

تحلیل اشعار سهراب سپهری بر اساس دیدگاه پدیدارشناسی*

ابراهیم کنعانی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

دکتر عبدالله حسن‌زاده میرعلی

استادیار دانشگاه سمنان

چکیده

پدیدارشناسی (Phenomenology)، یکی از نظریه‌های برجسته در نقد ادبی معاصر است، به طوری که پیروان نقد ادبی خواننده‌محوری (reader-response theory)، اساس تئوری‌های خود را بر پایه آن نهاده‌اند. اساس نظریه ادمونند هوسرل (Edmond Husserl)، پدیدارشناس برجسته، بر این اصل استوار است که پدیده‌های موجود در جهان، تنها در فهم و درک ادراک کننده آنها دارای مفهوم‌اند و ذهن انسان منشاء همه معانی است. کلید درک این دلالت، نشانه‌ها و کلیدواژگان زمینه‌ای این نشانه‌ها، نگاه شهودی است. اساس نظام پدیدارشناختی هوسرل، رویکردی ناب و تازه به پدیده‌ها برای رسیدن به «اصل چیزها» است که در این حالت، نوع رابطه حسّی- ادراکی با پدیده‌ها، از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است. این دریافت حسّی- ادراکی، زمینه‌ساز تحول نشانه‌شناسی کلاسیک (semiology) به نشانه- معناشناسی سیّال و هستی‌مدار (sémiotique) است. این رویکرد، روشی کارآمد برای تجزیه و تحلیل است. تحلیل پدیدارشناسانه آثار ادب فارسی، می‌تواند افق‌های نوی بر روی تحلیل شعر فارسی بگشاید و زمینه‌ساز خوانشی تازه از آنها شود.

سپهری، به عنوان شاعری تأثیرگذار و صاحب سبک، برای تبیین حالات شهودی خود، به نگاهی نو و نامتعارف دست یافته؛ به طوری که عنوان شاعر «نگاه تازه و شهودی»، شایسته اوست. نگاه سپهری به جهان هستی، نگاهی پدیداری و مکاشفه‌ای است. او در گفتگمانی تأویلی و هستی‌مدار، نگاه خود را از موجودیّت عینی و ذهنی پدیده‌ها به ساختار تأویلی و نشانه‌شناختی آنها انتقال می‌دهد و در فرایندی حسّی- ادراکی، آن را به پدیداری معنادار تبدیل می‌کند. کشف چنین ساختاری، در پرتو نقد پدیدارشناختی امکان‌پذیر است. این مقاله با روش تحلیلی و توصیفی و در ارتباطی تعاملی با نشانه- معناشناسی، نمونه‌هایی از اشعار سهراب سپهری را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و گفتگمان جدیدی را در شعر سپهری، معرفی و ارائه کرده و در پرتو نگاهی نو و سیّال، به برداشت تازه‌ای از اشعار زایشی او دست یافته است.

کلیدواژه‌ها: پدیدارشناسی، سهراب سپهری، نشانه- معناشناسی، خواننده‌محوری، تأویل، هوسرل.

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۱/۲۰

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۴/۲

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده: ebrahimkanani@Gmail.com

مقدمه

برای نقد آثار ادبی، سه محور اصلی «نویسنده»، «متن» و «خواننده» مورد توجه نقادان بوده است. نقد خواننده‌محوری، با تأکید بر کنش خواندن، خواننده را آفریننده اثر و خالق مفهوم آن می‌داند. ایده و نظریهٔ مادر در گرایش نقد ادبی با محوریت خواننده، در افکار پدیدارشناسی نهفته است. (جواری و حمیدی، ۱۳۸۶، صص ۱۶۹-۱۷۰) اساس نظریهٔ هوسرل، در حوزهٔ ادبیات بر این اصل استوار است که پدیده‌های جهان، مطابق برداشت فردی و تفسیر معنایی او، تأویل می‌یابند و این مفهومی است که نظریهٔ هرمنوتیک (Hermeneutics) و ساخت‌شکنی (Deconstruction) را بنیان می‌نهد؛ با نظریهٔ «مرگ مؤلف» رولان بارت (R. Barthes)، ارتباط پیدا می‌کند و به نوعی در نظریات هایدگر (M. Heidegger)، دریدا (J. Derrida)، آیزر (W. Iser)، ریکور (P. Ricoeur)، شوتز (A. Shutz) و... گسترش می‌یابد. (ر.ک. نصری، ۱۳۸۱، صص ۶۰-۱۳۰)

نظریهٔ پدیدارشناسی به دنبال نقد آزاد و فهم ادبی شفاف است که مبتنی بر نگاهی شهودی و تأویلی است تا در نتیجهٔ آن به شناختی هستی‌مدار دست پیدا کند. این فلسفه، با تقلیل پدیدارشناسی (reduction Phenomenological)، شناخت حاصل از دانسته‌های پیشین را به تازیانة نقد می‌کشد و پدیده‌ها را به ساده‌ترین معنای آن تقلیل می‌دهد تا در تأویلی معنامدار، آن را در ادراک عام تصویر ذهنی همگان گسترش دهد و با سیر در لایه‌های ژرف‌تر مفاهیم، معنای متعالی «پدیدار» (Phenomen) را در آگاهی انسان‌ها منعکس کند. (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۵۴۵)

نظام پدیدارشناسی هوسرل، ما را به «اصل» و «جوهر» پدیده‌ها ارجاع می‌دهد تا در فرایندی آگاهانه در تعامل با آن، حقیقت را دریابیم. کلید درک این دلالت معنایی، نشانه‌ها و شرط دست‌یابی به آن، نگاهی شهودی است و «شهود» (intuition)، به معنای آن است که ذهن (Object) و عین (Subject)، در یک حد موجودند و معنی در فرایند مواصلة آن دو، در نقطهٔ آگاهی قابل تولید است. (رحمدل، ۳-۱۳۸۲، ص ۱۰۴)

هایدگر می‌گوید: انسان و معنا در مکالمه زنده‌اند. انسان مکالمه است. انسان حرف می‌زند. ما حرف می‌زنیم، همواره حرف می‌زنیم. از ازل ما در گفت‌وگویم. (احمدی، ۱۳۸۸ص ۵۵۶) این مفهوم در بینش پدیدارشناسی هوسرل، به این صورت تبیین شده که خواننده، در رابطه‌ای حسی- ادراکی با پدیده‌ها، به جنبه وجودی و هستی‌مدار آن دسترسی پیدا می‌کند و در نتیجه تعامل با آن، فهم خود را از هستی‌نشانه به هستی پدیده و از هستی پدیده به موجودیت پدیدار، گسترش می‌دهد و از همین جاست که پدیدارشناسی با نشانه‌شناسی ارتباط پیدا می‌کند و برآیند این ارتباط، فراتر رفتن از نشانه‌شناسی کلاسیک و رسیدن به نشانه-معناشناسی سیال و حسی- ادراکی است. (ر.ک. شعیری، ۱۳۸۶، ص ۶۱)

نگاه سپهری به جهان هستی، نگاهی پدیداری و مکاشفه‌ای است. او تجربه‌ها و اشتغالات ذهنی خود را بیرون از ذهن، در پدیده‌های هستی و زندگی، با مکاشفه‌های ناگهانی درمی‌یابد. پدیده‌های هستی، در نگاه پدیدارشناسانه سپهری به جنگل انبوهی از نشانه‌ها تبدیل می‌شود و در ذهنیت او استحاله می‌یابد به طوری که شاعر ذهنیت خود را به جهان هستی گسترش داده و با تصرف خیالی در طبیعت، آن را در خدمت ذهنیات خویش قرار می‌دهد. شاعر در سایه تأویلی نشانه‌شناختی و هستی‌مدار، موجودیت «پدیده»ای طبیعت را به حقیقت متعالی آن پیوند می‌زند و در قالب «پدیدار»ی ارزشی عرضه می‌کند. شاعر در پس این نگاه، به استغراق درونی می‌پردازد و از این رهگذر، لحظه‌های بی‌خودی و سرگشتگی او توصیف می‌شود. این نگاه نو و نامتعارف، گفتمان جدیدی را در شعر سپهری ایجاد می‌کند و شعر او را در افق گفتمانی ذهن خوانندگان گسترش می‌دهد و به آن معنایی چندلایه و چندپهلوی می‌بخشد. نگاه پدیدارشناختی، این مفاهیم را به بار تأویل می‌نشانند و با گشودن درهای تفسیر به سوی متن، لایه‌های مختلف شعر را در اختیار خواننده قرار می‌گیرد.

هدف این نوشتار، آشنایی با دیدگاه پدیدارشناسی، به عنوان روشی کارآمد برای بررسی متون ادبی و تحلیل پدیدارشناختی نمونه‌هایی از شعر سهراب سپهری است. در

این مقاله، با روش تحلیلی و توصیفی، اصول و معیارهای دیدگاه پدیدارشناختی در رویکردی تعاملی با نشانه-معناشناسی، معرفی و طبقه‌بندی می‌گردد. سپس نمونه‌هایی از اشعار سپهری: «واحه‌ای در لحظه»، (سپهری، ۱۳۸۲، صص ۳۶۰-۳۶۱)، منظومه «صدای پای آب» (همان، صص ۲۶۸-۳۰۰)، منظومه «مسافر» (همان، صص ۳۰۱-۳۲۸) و «سوره تماشا» از منظومه «حجم سبز» (همان، صص ۳۷۳-۳۷۶)، بر اساس اصول پدیدارشناسی، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد. این بررسی می‌تواند گفتمان جدیدی را در شعر سپهری، معرفی و ارائه کند و به افق‌های تازه‌تری از نگاه سپهری دست یابد.

پیشینه بحث

درباره پیشینه مباحث مربوط به تحلیل پدیداری آثار ادبی باید یادآور شد که در مقاله «نگاهی پدیدارشناختی به نی‌نامه مولوی» (رحمدل، ۱۳۸۲، صص ۴۸-۲۳۵) مؤلف، نی‌نامه مثنوی را از دیدگاه پدیداری تحلیل کرده است. در مقاله «رابطه نشانه‌شناسی با پدیدارشناسی با نمونه‌ای تحلیلی از گفتمان ادبی-هنری» (شعیری، ۱۳۸۶، صص ۸۱-۶۱)، نیز مؤلف ضمن ترسیم ارتباط بین نشانه‌شناسی و پدیدارشناسی، تحلیل کوتاهی از شعر «پشت هیچستان» سپهری ارائه می‌دهد. البته با توجه به رویکرد محققان به نظریه‌های ادبی جدید، این بحث هنوز جایگاه خود را در بین پژوهش‌های معاصر پیدا نکرده و به طور جامع از این دیدگاه، در تحلیل آثار ادبی استفاده نشده است.

۱- ارکان ساختاری شعر «واحه‌ای در لحظه» بر مبنای اصول پدیدارشناسی

اساس پدیدارشناسی هوسرلی، ره‌یافتن «به سوی خود چیزها» و «رویکردی ناب و تازه به هر چیز» است. در چنین رویکردی و در سایه «تقلیل پدیداری»، پیش‌فرض‌ها و پیش‌دآوری‌های مفهومی به کناری گذاشته و پدیده در ساده‌ترین شکل حضور خود، نمایان می‌شود. (احمدی، ۱۳۸۸، صص ۵۴۴-۵۴۵) با چنین رویکردی و با استفاده از «شناخت» یا «نگاه صفر» می‌توان، به تجربه حسی-ادراکی جدیدی، دست پیدا کرد

(شعیری، ۱۳۸۶، ص ۷۳) و در تعامل با نشانه-معناشناسی، جنبه وجودی و انسانی نشانه-معناها آگاه و به «فهم مشترک» نایل شد.

سپهری در شعر «واحه‌ای در لحظه»، بر اساس ارتباطی شهودی و پدیداری و تجربه‌های حسی-ادراکی، دنیایی را ملاقات می‌کند که پس از یکی شدن با آن، آن را «پُشتِ هیچستان» می‌نامد. سپهری با نگاه شهودی و تقلیل پدیداری، پیش‌فهم‌ها و پیش-فرض‌ها را که برآمده از شناخت‌های پیشین است، کنار می‌گذارد و با نوعی ساخت-شکنی، از جلوه سطحی دنیا فاصله می‌گیرد و وارد رابطه‌ای شهودی با آن می‌شود. در این نگاه جدید، از تلاقی سپهری و دنیا و از فاصله بین تجلی سطحی و جلوه شهودی همان دنیا، «پُشتِ هیچستان» پدید می‌آید.

مکان ارزشی پُشتِ هیچستان، داستان «من» یا فاعل فردی است که در پُشتِ هیچستان به سر می‌برد و داستان دیگرانی است که در هیچستان گرفتار شده‌اند و شاعر آنها را به سوی خود فرا می‌خواند تا پس از انفصال از آن، به وصال دست یابند. گریماس (A.J.Greimas)، معناشناس بزرگ فرانسوی، چنین حالتی را «فعالیت زیباسازی» (activité esthétique)، می‌نامد. (شعیری، ۱۳۷۹، ص ۵۴) این حالت خود نتیجه نگاه شهودی است که فاعل در آن استحاله می‌شود. در جریان این تحول، فاعل جمعی (ما)، با فاعل فردی (من) به یک حس مشترک و اشتراک بین‌الذهان (intersubjectivity) می‌رسند و آن تلاش برای وصال با پُشتِ هیچستان است. در این صورت فاعل جمعی به فاعل‌های فردی با هویت ارزشی پُشتِ هیچستان، تبدیل می‌گردد:

«به سراغ من اگر می‌آیید،

پُشتِ هیچستانم.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۳۶۰)

یکی از ویژگی‌های متن‌های باز و زایشی مانند آثار سپهری، افشانش معنا در محورهای جانشینی و هم‌نشینی متن است. سپهری با افشانش معانی متناقض‌نما، به قول «فیلیپ سیدنی» (Philip Sidney)، دنیای برنجین را زرین می‌کند. (رحمدل، ۱۳۸۴، ص-۴۴) او از ساختار صوری و مستقیم مفهوم هیچستان، به دنیای پُشتِ هیچستان سفر می-

کند و با تأویل ساختاری، آن را به زمان حاضر می‌آورد و از همین جاست که نقد پدیداری با هرمنوتیک و تأویل متن رابطه معناداری پیدا می‌کند. گذر از هیچستان به پشت هیچستان، گذر از دنیای تاریکی انسان‌های ناآگاه به دنیای روشنی‌ها و آگاهی‌ها است. سپهری از سفر خطی کلمات به سفر حجمی؛ یعنی آگاه‌شدن از دنیای پشت هیچستان، دست می‌یابد و خود را در آن احساس می‌کند. او نگاه خود را از ساختار لغوی بیت در محور هم‌نشینی و زنجیره ترکیبی گذر داده و به سوی ساختار تأویلی انتقال می‌دهد و «من استعلایی» پدیده، یعنی رسیدن به حقیقت «تنهایی» را از محور جان‌نشینی و محور استعاری متن، به دست می‌آورد؛ این تنهایی بسیار خوشایند، پایدار و تا ابدیت جاری است:

«آدم این جا تنهاست

و در این تنهایی

سایه نارونی تا ابدیت جاری است.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۳۶۱)

عناصر و ارکان ساختار پدیداری این شعر را می‌توان چنین توصیف کرد: الف) خود شاعر یا فاعل فردی: «من» (Ego)؛ ب) دیگران یا فاعل جمعی مانده در هیچستان: «غیرمن» (Other Person)؛ پ) فاعل جمعی دوم، مخاطبان شاعر (ما)؛ ت) آگاه‌شدن فاعل جمعی دوم از غفلت و جدایی از پشت هیچستان و رسیدن به فاعل همگانی: حلقه اتصال حس مشترک؛ ث) آشکار شدن ریشه‌های گمنام دنیا و تجلی هستی‌مدار دنیا: موضوع یا متعلق شناخت و ادراک؛ ج) تبدیل شدن «ما»ی حاضر در خودآگاه سپهری به نوعی «همه- با هم» بودن و وصال با پشت هیچستان و استغراق در تنهایی: فهم مشترک.

۲- ساخت‌شکنی کارکرد سنت در شعر «واحه‌ای در لحظه»

سپهری در شعر «واحه‌ای در لحظه» از منظومه «حجم سبز»، با مطرح کردن دو مفهوم تقابلی «هیچستان» و «پشت هیچستان»، سنت‌های ناکارآمد، بی‌ریشه و ایستای حاصل از گرفتاری در هیچستان را به حال تعلیق در می‌آورد، اما برای حفظ ساختار سنت از

عوامل آسیب‌رسان، به بازخوانی و تأویل آن می‌پردازد. او از جلوه سطحی و ظاهری هیچستان (دنیا)، فاصله می‌گیرد و ضمن تأویل آن به سرچشمه معنا، با نقد روش شناختی به مکان ارزشی «پُشت هیچستان» که محصول ادراک شهودی اوست، چنگ می‌زند. سپهری در این شعر، ابتدا با نگاهی ساختارشکنانه، دنیای «هیچستان» را به حال تعلیق در می‌آورد و با نگاهی پدیداری و ادراک شهودی، به خوانش نوینی از آن می‌پردازد و با معرفی مکان ارزشی «پُشت هیچستان»، مخاطبانش را به سرچشمه متعالی آن فرا می‌خواند تا در یک فهم مشترک، گرفتاران در هیچستان را به وصال با پُشت هیچستان و حقیقت تنهایی، هدایت کند.

۳- شعر «واحه‌ای در لحظه» در فرایند تأویلی دال و مدلول، در پرتو نشانه-معناشناسی سیال یکی از موضوع‌های مطرح شده در حوزه مطالعات زبانی، مسأله برونه (دال) (Signifiant) و درونه (مدلول) (Signified) و ارتباط بین آنهاست و از سوی دیگر، رابطه ساخت‌گرا بین دال و مدلول، به تنهایی نمی‌تواند پاسخ‌گوی تولیدات نشانه-معنایی باشد؛ زیرا در گفتمان‌های ادبی، جریانات حسّی‌ای در تولید معنا دخالت دارد که گریماس، آنها را تابع جریانی می‌داند که «گریز از واقعیت» نام دارد و بر اساس آن، واقعیت در ورای ظاهر پنهان می‌ماند که برای جبران این نقصان و دورافتادگی از واقعیت معنایی و دست‌یابی به بنیان‌های ادراک حسّی نشانه-معناها، باید به پدیدارشناسی مراجعه نمود. (شعیری، ۱۳۸۴، صص ۱۳۶-۱۳۵)

نشانه-معناشناسی گفتمانی بر اساس بنیانی پدیدارشناختی، به حضور پدیداری مابین دال و مدلول قایل است و به این منظور به طرح «ادراک جسمانه‌ای» (perception du corps proper)، می‌پردازد. ادراک جسمانه‌ای سبب انسجام نشانه-معناها می‌گردد و مرز مشترک بین دال‌ها و مدلول‌ها به بلور دارد و عبور از دال به مدلول یا بالعکس را میسر می‌سازد و علاوه بر آن، پایگاهی ایجاد می‌شود که از طریق آن همه حسّاسیت‌های وجودی عامل حسّی-ادراکی به دال و مدلول منتقل می‌گردد. (همان، ص ۱۳۷)

نشانه (دال)، به منزله ساقه مکالمه است و معنی (مدلول)، به منزله خوشه (رحمدل، ۱۳۸۴، صص ۸۴-۸۵) که بنا بر اعتقاد بیکن (F. Bacon)، برای ورود به حوزه ادراک باید ذهن از فاهمه‌های عام (معنای کلمات) و بت‌های بازاری (کلمات) پاک شود (جهانگیری، ۱۳۶۹، ص ۱۱۵) تا با عاطفه‌زدایی شناخت، بتوان مابین دال و مدلول به مکالمه پرداخت. در پی این مکالمه، پدیدارها و نشانه-معناها در تعامل با هم قرار می‌گیرند و مدلول در محور جانشینی، تکثر می‌یابد و از خط به حجم و از سطح به عمق می‌رسد و در سطحی بالاتر جلوه‌گاه حقیقت متعالی می‌شود و همه را به فهم مشترک می‌رساند.

سپهری، در شعر «واحه‌ای در لحظه»، در یک ادراک حسّی، با موضوعی واحد با نام دنیای دالی (پشت هیجستان)، روبه‌رو می‌شود، اما این مفهوم در عین واحد بودن، متکثر می‌شود؛ «چتر خواهش، نسیم عطش، بُن برگ، زنگ باران و سایه نارونی تا ابدیت»، دال‌های تکثیر یافته آن مفهوم به شمار می‌آیند:

«پشت هیجستان،

چتر خواهش باز است،

تا نسیم عطشی در بُن برگی بدود،

زنگ باران به صدا می‌آید.

آدم اینجا تنهاست

و در این تنهایی،

سایه نارونی تا ابدیت جاری است.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۳۶۱)

در نگاه سپهری، همه دال‌های متنوع و متکثر در یک نگاه تعاملی، از نظام متن باز ارزشی حکایت می‌کنند که ما را در رسیدن به مدلول‌ها و سپس به یک مدلول واحد هدایت می‌کنند. در این مفهوم، «پُر» بودن «قاصدها» از نظر سپهری، دست‌یابی به هر رویدادی را که حتی در «دورترین» نقطه رخ می‌دهد، میسر می‌سازد که تعامل با آن به واسطه «قاصدهای پیام‌رسان»، امکان‌پذیر است:

«پُشت هیچستان/ رگ‌های هوا/ پر قاصدهایی است که خبر می‌آرند/ از گل وا شده
دورترین بوته خاک.» (همانجا)

همچنین در این مکان ارزشی، صعود اسب‌سواران ظریف به تپه معراج شقایق ممکن است:

«روی شن‌ها هم، نقش‌های سم اسبان ظریفی است که صبح/ به سر تپه معراج شقایق
رفتند.» (همانجا)

سپهری با پاک‌کردن ذهن از فهم‌های احساسی و عاطفه‌آلود، زمینه را برای شناخت حقیقت آماده می‌کند و در ادراکی تعاملی بین دو دنیای دالی (پُشت هیچستان) و مدلولی (تنهایی)، حضور خود را به «چینی نازک» تشبیه می‌کند:

«به سراغ من اگر می‌آیید،

نرم و آهسته بیایید، مبادا که ترک بردارد

چینی نازک تنهایی من.» (همانجا)

سپهری در نتیجه این نگاه تأویلی، به گوهر یگانه حقیقت دست می‌یابد که نتیجه آن، «استغراق در تنهایی» است؛ این تنهایی بسیار خوشایند و پایدار و تا ابدیت جاری است:

«و در این تنهایی، سایه نارونی تا ابدیت جاری است.» (همانجا)

۴- نقد جزمیت شناخت حسّی در منظومه «صدای پای آب» و «مسافر»

یکی از مشکلات عمده دانش‌های بشری، گسترش دیدگاه اثبات‌گرایی (Positivism) و سایه‌افکننده شدن این نگرش بر تمام حوزه‌ها و از جمله بر علوم انسانی بود. پدیدارشناسی به عنوان یک مکتب فلسفی، در واکنش به این تفکر به وجود آمد. این دیدگاه با به نقدکشیدن شناخت حسّی، تنها راه شناخت ناآگاه و جهان غیرانسانی را رسیدن به آگاهی و دست‌یابی به حقیقت هر پدیده می‌دانست. (فریبار، ۱۳۷۳، صص ۱۷۴-۱۷۶) سپهری در منظومه «صدای پای آب» به تبیین این مسأله می‌پردازد. او در این شعر، دو فضا و دو ساحت وجودی را در تقابل هم قرار می‌دهد: کاشان، تبلور موجودیت متناقض‌نمای سپهری است؛ موجودیتی که او را از دو ساحت وجودی

متقابل برخوردار می‌کند: این جایی و آن جایی، کثرت و وحدت، بودن و شدن، سایه و آفتاب، خاک و افلاک:

«اهل کاشانم، اما»

شهر من کاشان نیست.» (سپهری، ۱۳۸۲، صص ۲۸۵-۲۸۶)

سپهری، هر چند خود را اهل کاشان اعلام می‌کند، اما با نقد شناخت حسّی، شهر خود را کاشان نمی‌داند. منطق مکالمه سپهری و نگاه تأویلی او، عواملی را که مانع ادراک شهودی می‌شود کنار می‌گذارد؛ سپهری این پیش‌فهم‌ها را «غبار عادت» و «سیستم ترجیح» می‌خواند، بیکن (Bacon). آن را بت‌های ذهنی می‌داند و قرآن کریم، آن را عصیّت‌های جاهلی می‌نامد. (ر.ک. رحمدل، ۱۳۸۲، ص ۲۴۴) سپهری با این نگاه تأویلی، از زمان و زمانه زیستی خویش فراتر می‌رود تا شهر گمشده خود را بیابد و در آرزوی رسیدن به این شهر آرمانی، چنین می‌سراید:

«شهر من گم شده است.

من با تاب، من با تب،

خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته‌ام.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۲۸۶)

دیگران، به سبب نگاه غرض‌آلود و اثباتی نتوانسته‌اند به ناکجاآباد سپهری، دسترسی پیدا کنند. نگاه غبارگرفته ناآگاهان، به صورت بُتی هوش‌زُیا، نگاه حقیقت‌بین را از آنان گرفته و آنها را اسیر حقیقت‌نمایی کرده است و به این سبب، آنان از شهر آرمانی «پُشتِ هیچستان» سپهری بازمانده و گرفتار دنیای مجازی شده‌اند. سپهری این دنیای مجازی را «شهر خیالات سبک» می‌نامد و ره‌اشدن از آن را با نگاه پدیداری ممکن می‌داند:

«بار خود را بستم، رفتم از شهر خیالات سبک بیرون.» (همان، ص ۲۷۶)

در گفتمان پدیدارشناسی و نشانه-معناشناسی، دو گونه نگاه یا شناخت، در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ گونه شناخت سطحی که ژاک ژونیناسکا (Jacques Geninasca)، آن را شناخت ارجاعی یا عینی (référentielle saisie) و شناختی عمیق

و شهودی که ژویناسکا آن را شناخت آنی (saisie impressive) می‌نامد (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸، صص ۶۹-۷۱) که نگاه عینی در سایهٔ پیش‌فرض‌زدایی، با نگاه شهودی به وحدت می‌رسد.

سپهری در این قسمت از شعر در یک تقلیل پدیدارشناختی، همه چیز را تعطیل می‌کند تا در سایهٔ نگاه شهودی، به سرچشمه‌ها دست یابد. او برای درک جلوه‌های هستی‌مدار، رویهٔ سطحی و ظاهری پدیده‌ها را کنار می‌گذارد. در یک تحلیل گفتمانی، می‌توان گفت که پدیدارشناسی در پی کشف لحظاتی است که «کنش‌گر و کنش‌پذیر پس از ملاقات با یکدیگر در هم گره خورده و ذوب می‌شوند و بر اساس این «درهم‌شدگی»، نظام شهودی و سپس تجلی «هستی» مدار آن چیز ممکن می‌گردد.» (شعیری، ۱۳۸۶، ص ۷۴) سپهری، شاعری است که این «لحظه» را کشف می‌کند. او در لحظه‌ای مستغرق شده که دیگر «صدای متلاشی شدن شیشهٔ شادی در شب» او را آزار نمی‌دهد و از «پاره‌پاره شدن کاغذ زیبایی» و «پُر و خالی شدن کاسهٔ غربت از باد» نمی‌هراسد. او همچنین، با نگاه تأویلی به این نظام شهودی دست می‌یابد و تجلی هستی‌مدار پدیده‌ها در لباس وحدت خود را به او نشان می‌دهد:

«من در این خانه به گمنامی نمناکِ علف نزدیکم.

من صدایِ نفسِ باغچه را می‌شنوم ...

و صدایِ باران را، رویِ پلکِ ترِ عشق ...

من به آغازِ زمینِ نزدیکم.

نبض گل‌ها را می‌گیرم؛

آشنا هستم با سرنوشتِ ترِ آب، عادتِ سبزِ درخت.

روح من در جهت تازهٔ اشیا جاری است.» (سپهری، ۱۳۸۲، صص ۸۷-۲۸۶)

پدیدارشناسی، همواره آغازی مجدّد برای رسیدن به شناسایی‌های نو و داشتن قصد و التفات تازه است. (نوالی، ۱۳۷۱، ص ۷۶) پدیدارشناسی با اصل قصدمندی و با نگاه حسّی - ادراکی، از جنبهٔ پدیده‌ای پدیده‌ها، به حقیقت پدیداری آنها، سیر می‌کند؛ از این

نظر پدیدارشناسی مانند هرمنوتیک، از پدیدارها راهی به سوی شناخت ناب جست‌وجو می‌کند. پدیدارشناسی نوعی فهمیدن‌های تازه، شناخت فراتر از شناخت و تجدید نظر پیوسته در نگرش‌هاست. سپهری این حقیقت را چنین توصیف می‌کند:

«کار ما شاید این است

که میان گل نیلوفر و قرن،

پی آواز حقیقت بدویم.» (سپهری، ۱۳۸۲، صص ۲۹۸-۲۹۹)

در نظریهٔ گریماس، جلوهٔ شهودی مبتنی بر فاصله و جدایی بین وجود و ظاهر و هستی و تجلی آن است که او چنین فاصله‌ای را «نقصان معنا» یا «نقصان هستی» معنا می‌نامد. (شعیری، ۱۳۸۶، ص ۷۴) سپهری به این نقصان معنا آگاه است و در شعر «مسافر»، از آن با عنوان «صدای فاصله‌ها» یاد می‌کند:

«و عشق،

صدای فاصله‌هاست.

صدای فاصله‌هایی که غرق ابهامند.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۳۰۸)

شاعر به فاصله‌ای اشاره می‌کند که بین ظاهر و هستی و تجلی آن وجود دارد و سبب آن، همین نگاه هستی است و به همین دلیل این فاصله وجود دارد:

«نه، وصل ممکن نیست؛

همیشه فاصله‌ای هست.» (همانجا)

نگاه پدیداری به نشانه‌ها، ما را از هستی بنیادین پدیده‌ها آگاه می‌کند؛ چرا که از دیدگاه پدیدارشناختی، پدیده‌ها در برابر کنش‌گر با دو جلوهٔ سطحی و جلوهٔ شهودی یا هستی‌مدار، خود را نشان می‌دهند و نگاه پدیدارشناختی همین ارتباط شهودی با پدیده‌هاست. سپهری در پرتو این نگاه شهودی، از جلوهٔ سطحی، به جلوهٔ شهودی سیر می‌کند؛ مرزهای زمان و مکان را درهم می‌نوردد و سرانجام به «مصاحبت آفتاب» دست می‌یابد:

«من از مصاحبت آفتاب می‌آیم،

کجاست سایه؟» (همان، ص ۳۱۹)

سپهری با شستن چشم از غبار عادت‌ها و با نظریه «بازگشت به هستی مطلق خود متعالی» هایدگر، ما را از حقیقت «آفتاب» آگاه و تأکید می‌کند که با گذر از نگاه‌های سطحی و عادت‌ها می‌توان به نگاه شهودی رسید و با هدایت نگاه به دوردست‌ها، به پدیدارهای نادیده و ناشنیده درباره «آفتاب حقیقت» دست یافت.

۵- تأویل منظومه «صدای پای آب» در فرایندی التفاتی

اساس پدیدارشناسی هوسرل، «رویکردی ناب و تازه» به هر چیز است؛ شهودی ناب، اصیل و مبتنی بر مشاهده‌ای دقیق. شهود، به معنای فهم «نازل‌ترین حد و لایه مورد» است که هوسرل، آن را «تقلیل»، یعنی تبدیل هر چیز به ساده‌ترین شکل حضورش، می‌خواند. تقلیل سبب می‌شود تا لایه‌های ژرف‌تر را دریابیم. (احمدی، ۱۳۸۸، صص ۵۴۴-۵۴۵) آغاز تقلیل پدیدارشناسی، نگاه التفاتی، «تحلیل نیت‌گون» یا «قصدمندی» (نیت‌مندی) است و آگاهی در بُن و مایه‌اش، «نیت‌مند» است. (همان، ص- ۵۴۶) ساده‌ترین تعریف قصدمندی، آن است که معتقد شویم: «هر آگاهی، آگاهی به چیزی است». قصدمندی، منش اصلی آگاهی است و همواره آگاهی را به سوی چیز دیگر پیش می‌راند؛ یعنی گوهر آگاهی ما، معنای هر چیز را می‌سازد و در نتیجه به «ابژه آگاهی»، شکل می‌دهد. پس قصدمندی، «کنشی است که معنا را می‌آفریند». (همانجا)

یکی از طرح‌های هوسرل، این است که فرمول «من می‌اندیشم، پس هستم» دکارت (R. Descartes) را به شکل فرمول «من به پدیده‌ها، می‌اندیشم، پس هستم»، گسترش می‌دهد. رابطه بین «می‌اندیشم» و «به چیزی می‌اندیشم»، به صورت «نگاه التفاتی» و «نظریه قصدمندی»، مطرح شده است. (توسلی، ۱۳۶۸، ص ۱۴) در پدیدارشناسی هوسرل، شیوه فهم و رویکرد ما به واقعیت دگرگون می‌شود و ما به پدیده‌های دنیا «با چشمانی تازه می‌نگریم». (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۵۴۷) بر این اساس، در پدیدارشناسی هوسرل، وجه التفاتی اندیشیدن درباره پدیده‌ها، رمز هستی تلقی و از این رهگذر «من استعلایی» یا «خود متعالی» پدیده‌ها، کشف می‌شود (رحمدل، ۱۳۸۲-۸۳، ص ۱۰۸)؛ من

به عنوان سوژه، کشف می‌کنم که هر چیزی که دارای معنا و اعتبار است، برای من دارای معنا و اعتبار است. پس «هستی مطلق خودِ متعالی» را کشف می‌کنم. (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۵۴۷)

تاویل هوسرلی، جهان را نفی نمی‌کند، بلکه به طور موقت آن را بین دو هلال، قرار می‌دهد تا شناخت نابی که در آگاهی انسان تمرکز یافته، به عنوان تجربه شهودی و ادراک مستقیم عین، تحقق یابد. به نظر هوسرل، وقتی که عین، از موجودیت پدیده بودن (وضع طبیعی و مستقل از ذهن)، خارج و با انتقال به ساختار ذهن، جذب آگاهی انسان شود، به صورت پدیدار در می‌آید. (رحمدل، ۸۳-۱۳۸۲، ص ۱۰۸)

هوسرل، در پس نگاه التفاتی به اصل پدیده‌ها رجوع می‌کند و از فراسوی لایه‌ها به «خودمتعالی» آنها به شکل ناب آن، دست می‌یابد. سپهری در منظومه «صدای پای آب»، به این مفهوم دست می‌یابد. پیام بنیادین او در این منظومه، «دگرگونه دیدن» و یا به تعبیر پدیدارشناسی «نگاه التفاتی» است و تعبیر مشهور او چنین است:

«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۲۹۱)

سپهری ابتدا شناخت‌های حاصل از غبار عادت‌ها را به حالت تعلیق در می‌آورد و در ذهنیت خود، نگاه سنتی به پدیده‌هایی چون اسب، کبوتر، کرکس و لاله قرمز و گل شدر را به تازیانة نقد می‌کشد و مانند نظریة قصدمندی، از بستر اندیشیدن درباره پدیده‌ها به زیبایی‌های جهان می‌نگرد. او با شستن واژه‌ها، «هستی مطلق خودِ متعالی» پدیده‌ها را به شکل ناب آن، کشف می‌کند. سپهری این مفهوم را در منظومه مسافر به شکل «غبار عادت پیوسته در تماشاست/ همیشه با نفس تازه راه باید رفت» و در یادداشت‌هایش با تعبیر «پرهیز از سیستم ترجیح» به کار می‌برد؛ همان گونه که «کریشنا مورتی» (J. Krishna Murti)، از توجه و آگاهی بی انتخاب و گزینش (choiceless awareness)، سخن می‌گوید (عابدی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۳) و از این رهگذر است که سهراب می‌سراید:

«هر کجا هستم، باشم،

آسمان، مال من است؛

پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین، مال من است.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۲۹۱)
انسان‌های غافل، هویت بیرونی زبان را در شناخت مؤثر می‌دانند و دل‌بسته تفسیرهای غبارگرفته ظاهری و سنتی می‌شوند؛ اما سپهری در برابر این دیدگاه، با نگاه هوسرلی و تاویل شک، گفتار درون‌ذهنی را به حقیقت زبان نزدیک‌تر و آن را ابزار شناخت ناب می‌داند؛ شناختی که «نگاه روح ما، خود شیء را به دست آورد.» (هوسرل، ۱۳۸۱، ص ۴۵) او برای تأکید این مفهوم، چنین می‌سراید:

«زیر باران باید رفت؛

فکر را، خاطره را، زیر باران باید برد.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۲۹۲)

سپهری، در این منظومه به زمان درونی یا به گفته ساکالوفسکی (Sokolowski)، زمان خصوصی توجه می‌کند که بر اساس آن، یک فعالیت یا تجربه می‌تواند قبل، بعد یا هم‌زمان با تجربه دیگر شکل گرفته باشد (ساکالوفسکی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۴) که گذشته و آینده از طریق آنچه در زمان حال می‌گوییم یا می‌کنیم، وجود دارند؛ (سلاجقه، ۱۳۸۷، ص ۹۵) یعنی ما بر اساس ویژگی «برون برجستگی» هایدگر، در لحظه حال به آینده و گذشته عبور می‌کنیم. (ر.ک. ساکالوفسکی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۷) سپهری در این منظومه، گذشته و آینده را در «حوضچه اکنون» شست‌وشو می‌دهد:

«زندگی آب‌تنی کردن در حوضچه «اکنون» است.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۲۹۲)

و از تازگی باران کمک می‌گیرد و می‌سراید:

«روی پایِ ترِ باران به بلندای محبت برویم؛

در به روی بشر و نور و گیاه و حشره باز کنیم.» (همان، ص ۲۹۸)

سپهری در پرتو این نگاه التفاتی به نگاهی استعلایی دست می‌یابد و به کمک آن به جست‌وجوی حقیقت می‌پردازد:

«کار ما شاید این است

که میان گل و نیلوفر و قرن،

پی آواز حقیقت بدویم.» (همان، صص ۹۹-۲۹۸)

۶- منظومه «سوره تماشاشا» در فرایند پیوستار بود (nomen) و نمود (phenomen)

در پدیدارشناسی هوسرلی، پدیدار، در پیوستاری به نام «عین» و «ذهن» و در تجربه‌ای حسی- ادراکی قابل مشاهده است. (فریاری، ۱۳۷۳، ص ۱۸۳) «سمبولیست»ها می‌گویند: دنیا، جنگل انبوهی است که هر یک از نمودهای آن، نشانه‌ای از یک حقیقت ذهنی است. ارسطو نیز معتقد است: واژه‌های گفته‌شده، نمادها یا نشانه‌هایی از تأثیرات و برداشت‌های روح هستند (رحمدل، ۱۳۸۴، ص ۸۴) که دنیا و واژه می‌تواند به «نمود» یا حقیقت ذهنی و روح به «بود» تفسیر شود. هوسرل نیز معتقد است که بود و نمود در ارتباطی دوسویه قرار می‌گیرند؛ بود در حوزه جاذبه نمود، قرار می‌گیرد و به نوعی سرچشمه معنای متعالی «نمود» است که در ادراک ناب انسان تمرکز می‌یابد. (رحمدل، ۱۳۸۲، ص ۲۴۱)

سپهری در «سوره تماشاشا» همین نظر را دارد و می‌گوید، بود (گوهر ناپیدای حقیقت خدایی)، از نمود (پدیده‌های خلقت)، جدا نیست. حقیقت در دل پدیده‌ها جریان دارد و با کنار گذاشتن نگاه‌های غبارگرفته، می‌توان به شناخت حقیقت، دست یافت. «آفتاب»، «طنین گل سرخ»، «نزدیکی روز»، «افزایش رنگ»، «باغ»، «برگ درخت» و «گل داودی»، در رویکرد طبیعی در برابر دیدگان همه قابل مشاهده است؛ اما در رویکرد شهودی و تجربه حسی- ادراکی، تولد دیگری می‌یابد و مفهوم متعالی آن، در آگاهی سپهری منعکس می‌گردد و او جلوه‌هایی از این معانی را ترسیم می‌کند. سپهری آفتاب را همان حقیقتی می‌یابد که پس از سبک‌بار ساختن ذهن از پیش‌داوری‌ها، در دریافتی شالوده- شکن و هنجارگریز قابل مشاهده است:

«آفتابی لب درگاه شماست

که اگر در بگشایید به رفتار شما می‌تابد.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۳۷۴)

از نظر سپهری، در پس پشت صورت‌های مادی (نمود)، گوهر ناپیدای حقیقت (بود)، وجود دارد و تنها با گذر از «نمود»، می‌توان به بود (گوهر ناپیدای زمین)، دست یافت:

«در کف دست زمین، گوهر ناپیدایی است

که رسولان همه از تابش آن خیره شدند.

پی گوهر باشید،

لحظه‌ها را به چراگاه رسالت ببرید.» (همان)

البته سپهری، شیوه رسیدن به حقیقت و به گفته هوسرل «پیوستن به آرمان بی‌پیش - فرضی با پالودن آگاهی» (توسلی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۸) را به انسان‌ها نشان می‌دهد؛ این شیوه، همان دل‌سپردن به «صدای قدم پیک» است. اما باید «پرچین سخن‌های درشت» را به کناری زد تا حقیقت عیان شود:

«و من آنان را به صدای قدم پیک بشارت دادم

و به نزدیکی روز و به افزایش رنگ؛

به طنین گل سرخ، پشت پرچین سخن‌های درشت.» (سپهری، ۱۳۸۲، صص ۳۷۴-

۳۷۵)

همه انسان‌ها در باطن، تشنه «آب باسرف حقیقت» هستند، اما به قول بیکن، بت‌های تاریخی و طایفه‌ای، ذهن را درهم‌پیچیده و منافذ ورود شناخت به ژرفای حقیقت را کور کرده است. (رحمدل، ۱۳۸۲، ص ۲۴۱) زندگی مادی، مانع دیدن حقیقت می‌شود؛ اما این گناه خود ماست و به این دلیل است که بود و نمود را از هم جدا می‌بینیم. سپهری دست یافتن به این آگاهی را در پرتو مکالمه با آفتاب حقیقت، ممکن می‌داند:

«هر که در حافظه چوب، ببیند باغی،

صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند.

هر که با مرغ هوا دوست شود،

خوابش آرام‌ترین خواب جهان خواهد بود.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۳۷۵)

سپهری در منطق مکالمه با آفتاب حقیقت، از شب‌پرستی انسان‌های مجازاندیش شکوه می‌کند. این انسانها با انکار «بود»، تنها به ظواهر زیبا (نمود)، دل‌خوش شده و به حقیقت (بود) دست نیافته‌اند. پس به دلیل انکار این همه نشانه:

«خانه‌هاشان پر داودی بود،

چشمشان را بستیم.

دستان را نرساندیم به سر شاخه هوش.

جیششان را پر عادت کردیم.

خوابشان را به صدای سفر آینه‌ها آشفتمیم.» (همان، ص ۳۷۶)

۷- شعر «سوره تماشاً» در مواصلة عین (Object) و ذهن (Subject)

یکی از مشکلات اساسی در فرایند شناخت، فاصله معنایی بین فاعل شناسا (Object) و موضوع شناسایی (Subject) است. (کوکب، ۱۳۷۶، ص ۲) گریماس، این فاصله را «نقصان وجودی نشانه» می‌نامد و معتقد است به دلیل همین نقصان، نمی‌توان وجود اصلی نشانه را دریافت. (شعیری، ۱۳۸۶، ص ۷۰) دیدگاه پدیداری در تعامل با نظام نشانه-معناها، مفاهیم را به ساده‌ترین شکل حضور آن تقلیل می‌دهد و شناخت خود را به نقطه «صفر» می‌رساند. سپس با رجعت به اصل حسّی-ادراکی نشانه، در فرایند مواصلة عین و ذهن و در نقطه آگاهی به بازآفرینی معنی می‌پردازد و به جنبه وجودی نشانه-معناها که همان کشف پدیدار ناب است، اعتقاد پیدا می‌کند. (ر.ک. همان و فریار، ۱۳۷۳، ص ۱۸۳)

در این نظام معنامدار، آگاهی نقطه‌گاه تلاقی عین و ذهن، سرچشمه همه هستی‌ها و موجب ارتباط آنها با هم است (توسلی، ۱۳۶۸، صص ۱۲-۱۳) و در سایه این نظام، می‌توان در حضور یک آگاهی یا (ego) محض قرار گرفت و در نتیجه آن به «من استعلایی» دست یافت. (رشیدیان، ۱۳۸۲، صص ۳۷-۳۴) با تکیه بر این مفهوم است که «هانری کُربن» (H. Corbin)، پدیدارشناسی را نوعی «کشف المحجوب» می‌داند. (ر.ک. کُربن، ۱۳۶۹، صص ۳۳-۳۲) سپهری در «سوره تماشاً»، به تبیین این مفهوم می‌پردازد:

«آفتابی لب در گاه شماسست

که اگر در بگشایید به رفتار شما می‌تابد.» (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۳۷۴)

آفتاب، در اندیشه تأویل‌گرای سپهری، مفهوم تازه‌ای می‌یابد. او پیش‌داوری‌ها، پیش‌فهم‌ها و تمامی رسوبات فرهنگی را که به سبب آن، آفتاب معنای خاصی یافته، به طور موقت تعطیل می‌کند و موجودیت خارج از ذهن آفتاب را به حداقل ممکن تقلیل می‌دهد و برای رهیابی به سرچشمه شناخت، با ذهنی آزاد از غبار عادت، به آفتاب می‌نگرد. آنگاه معانی متعالی آفتاب در درخشان‌ترین نقطه آگاهی اندیشه سپهری، مجسم می‌شود. در این فرایند، پدیده آفتاب، به پدیداری معنادار تبدیل می‌شود و به شکل آفتاب حقیقت جلوه می‌کند. در این تأویل پدیدارشناختی، آفتاب، موضوع یا متعلق شناخت است؛ سپهری، فاعل شناسا و آفتاب معرفت، معنای متعالی آن است. این معنای متعالی در جریان تعامل فعال شناسنده و شناسه (متعلق شناخت)، حاصل می‌شود. پدیده با ورود به حوزه اندیشه شناسنده، حیثیتی معنادار می‌یابد و اندیشه و نگاه آگاهانه شناسنده نیز با رویکرد به پدیده، عنوان اندیشگی به خود می‌گیرد. «درگشودن» مخاطبان یا نگاه آگاهانه و پدیداری آنان در جریان نظام‌مند شناخت شهودی سپهری، حلقه اتصال بین‌الذهان است و همه خوانندگان بر مدار آن به «فهم مشترک» می‌رسند و بدین ترتیب معنای متعالی آفتاب در فهم مشترک، گسترش می‌یابد. در راستای همین نگاه پدیداری است که سپهری در بندهای دیگر، از «گوهر ناپیدا» سخن می‌گوید. او در تجربه‌ای حسی-ادراکی، عناصر آفرینش را به تفسیر می‌کشاند و با برقراری روابط معنادار، آن را به گوهر ناپیدا تأویل می‌کند؛ «گوهر ناپیدایی که رسولان از تابش آن خیره شدند»:

«در کف دست زمین، گوهر ناپیدایی است

که رسولان، همه از تابش آن خیره شدند؛

پی گوهر باشید.» (همان)

سپهری در نگاهی پدیدارشناختی، در فرایند مواصلة عین و ذهن، به پدیدارهای ناب دست می‌یابد. «چوب» در حافظه تاریخی به صورت «عینی» آن، در برابر دیدگان همه ظاهر می‌شود. اما همین چوب در مقام «ذهنی» خود از باغ حکایت دارد. تنها کسانی که

در فرایند مواصلة عین و ذهن، حافظه تاریخی چوب را به باغ پیوند داده باشند، می‌توانند به ابدیت دست یابند:

«هر که در حافظه چوب ببیند باغی،

صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند.» (همان، ص ۳۷۵)

سپهری هم‌چنین با نگاه پدیداری، در زنجیره گسترده «دالت معنایی» به جای «علت» یابی پدیده‌ها به «دالت» (Signification)، روی می‌آورد و در یک نگاه تأویلی، راه راز افشانی از «گره پنجره‌ها» را در برچیدن نور حقیقت از سرانگشت زمان می‌داند:

«آن که نور از سرانگشت زمان برچیند،

می‌گشاید گره پنجره‌ها را با آه.» (همان)

سپهری در آخرین بخش از این شعر، «برگ» را آیتی از آیات الهی می‌داند. برگ درخت در پیش فرض‌های غبار گرفته زمانه، هویتی تاریخی دارد. سپهری این هویت تاریخی را در یک تقلیل پدیداری به حالت تعلیق در می‌آورد و با تردید در تجارب غیر شهودی، با ادراک مستقیم و در سایه تأویل، به معنای متعالی آن می‌رسد. در ذهن تأویل‌گرای سپهری، کنش برون‌ذهنی (Objective) حاصل از دیدار «برگ درخت»، درون‌ذهنی (Subjective) می‌شود و در پیوستاری به نام عین و ذهن، به مفهومی ترکیب‌کننده و پیونددهنده تبدیل و سرزنده‌ترین وجه از معنای متعالی آن در درخشان‌ترین نقطه آگاهی اندیشه سپهری تولید می‌شود و او را به «معرفت خداوندی» می‌رساند:

«زیر بیدی بودیم،

برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم،

چشم باز کنید، آیتی بهتر از این می‌خواهید؟» (همان)

نتیجه‌گیری

پدیدارشناسی، می‌تواند یکی از شیوه‌های کارآمد در تجزیه و تحلیل متون ادبی باشد. در نگرش پدیدارشناختی، پدیده‌ها در ساختاری تأویلی و نشانه‌شناختی و در ادراکی

ناب و شهودی، به حقیقت متعالی خود، ارجاع داده و به پدیداری معنادار تبدیل می‌شوند. نگاه پدیداری به نشانه‌ها جریان زنده و سیال معنا را می‌سازد. محلّ تجلّی چنین جریانی، گفتمان نام دارد. در این گفتمان، کنش‌گر با نگاهی تأویلی، در تعامل با نشانه از «هست» نشانه تا «هست» گفته و از «هست» گفته تا «هست» متن، فرایندی حسّی- ادراکی را طی می‌کند و جریان زیباساز معنا را می‌آفریند. سهراب سپهری، به عنوان شاعر نگاه تازه و شهودی، به درون‌گرایی و شهودهای شخصی دست می‌یابد. نگاه او، پدیداری و مکاشفه‌ای است و ذهن نظام‌مند او در برخوردهای شهودی با هستی، پیکره معناداری را می‌آفریند. خوانش پدیدارشناسانه شعر سپهری، بیانگر آن است که او با رویکرد ناب و تازه به پدیده‌ها و در ارتباطی حسّی- ادراکی با آنها، جریان زیباساز معنا را رقم می‌زند. بر این اساس، پدیده‌ها در نگاه مکاشفه‌ای سپهری، به نشانه‌ها تبدیل می‌شود و نشانه‌ها در ذهنیت او استحاله می‌یابند. شاعر در سایه تأویلی نشانه- معناشناسانه و هستی‌مدار، موجودیت پدیده‌ای پدیده‌ها را به حقیقت فراسویی آن پیوند می‌زند و آن را در قالب پدیداری معنادار، عرضه می‌کند. شاعر در پس این نگاه، به استغراق درونی می‌پردازد و از این رهگذر، صدای درونی و «انعکاسی» او احساس و لحظه‌های بی‌خودی و سرگشتگی او توصیف می‌شود. سپهری بر اساس ارتباطی پدیداری و تجربه‌ای حسّی- ادراکی، مخاطبان را در فهمی مشترک با خود همراه می‌سازد. آن‌گاه عالی‌ترین وجه از معانی پدیده‌ها در درخشان‌ترین نقطه آگاهی اندیشه او و مخاطبان، مجسم می‌شود و با تبدیل به پدیداری معنادار، موجودیتی عرشی و قدسی می‌یابد و در نتیجه آن، مخاطبان در یک آگاهی مشترک به وحدت می‌رسند و در تعامل با هم، حقیقت را به کشف می‌بینند و به شهر گمشده او در ابدیت دست می‌یابند.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- ۱- ابراهیمی، پریچهر، (۱۳۶۸)، پدیدارشناسی چیست، تهران: نشر دبیر.
- ۲- احمدی، بابک، (۱۳۸۸)، ساختار و تأویل متن، چاپ یازدهم، تهران: نشر مرکز.
- ۳- جهانگیری، محسن، (۱۳۶۹)، احوال و آثار و آرای فرانسیس بیکن، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- ریکور، پل، (۱۳۷۸)، زندگی در دنیای متن: شش گفت‌وگو، یک بحث، ترجمه بابک احمدی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- ۵- ساکالوفسکی، رابرت، (۱۳۸۴)، درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران: گام نو.
- ۶- سپهری، سهراب، (۱۳۸۲)، هشت کتاب، چاپ سی و ششم، تهران: انتشارات طهوری، بهار.
- ۷- شعیری، حمیدرضا و ترانه وفايي، (۱۳۸۸)، «راهی به نشانه- معنانشناسی سیال: با بررسی موردی «ققنوس» نیما»، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- عابدی، کامیار، (۱۳۷۹)، از مصاحبت آفتاب: زندگی و شعر سهراب سپهری، چاپ چهارم، تهران: نشر ثالث، نشر یوشیج.
- ۹- کُربن، هانری، (۱۳۶۹)، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه جواد طباطبایی، انتشارات توس.
- ۱۰- نصری، عبدالله، (۱۳۸۱)، راز متن (هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین)، تهران: مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه.
- ۱۱- هوسرل، ادmond، (۱۳۸۱)، تأملات دکارتی، مقدمه‌ای بر پدیدارشناختی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

ب) مقاله‌ها

- ۱- توسلی، غلام‌علی، (۱۳۶۸)، «پدیدارشناسی و جامعه‌شناسی پدیدارشناسانه»، نامه علوم اجتماعی دانشگاه تهران، دوره جدید، جلد اول، شماره دوم، بهار، صص ۳۴-۱.
- ۲- جواری، محمدحسین و احد حمیدی کندول، (۱۳۸۶)، «سیر نظریه‌های ادبی معطوف به خواننده در قرن بیستم»، ادب پژوهی (فصل‌نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی)، شماره سوم، پاییز، صص ۱۷۶-۱۴۳.
- ۳- رحمدل شرفشاهی، غلامرضا، (۱۳۸۴)، «افشانش معنا در چند حکایت مولانا»، کاوش‌نامه، دانشگاه یزد، سال ششم، شماره ۱۱، صص ۷۰-۳۱.
- ۴- _____، (۱۳۸۴)، «باران و تأویل نشانه‌شناختی پدیدارها در قرآن»، فصل‌نامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره پیاپی ۱۴، بهار، صص ۹۸-۷۵.
- ۵- _____، (۱۳۸۲-۸۳)، «نگاهی اجمالی به ادبیات پدیداری»، فصل‌نامه علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، سال ۱۳ و ۱۴، شماره ۴۸ و ۴۹، زمستان و بهار، صص ۱۱۸-۹۷.
- ۶- _____، (۱۳۸۲)، «نگاهی پدیدارشناختی به نی‌نامه مولوی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۴۰، بهار، صص ۲۴۸-۲۳۵.
- ۷- رشیدیان، عبدالکریم، (۱۳۸۲)، «هوسرل و پدیده‌شناسی»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، سال ششم، شماره یازدهم، شهریور، صص ۳۹-۲۸.
- ۸- ریکور، پل، (۱۳۶۸)، «رسالت هرمنوتیک»، ترجمه مراد فرهادی‌پور و یوسف اباذری، فصل‌نامه فرهنگ، کتاب چهارم و پنجم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، بهار و پاییز، صص ۲۶۳-۹۳.
- ۸- سلاجقه، پروین، (۱۳۸۷)، «پدیدارشناسی زمان در شعر حافظ با نظر به آرای قدیس آوگوستینوس درباره زمان»، نامه فرهنگستان، شماره ۲ (پیاپی ۳۸)، تابستان، صص ۱۰۵-۹۴.

- ۹- شعیری، حمیدرضا، (۱۳۷۹)، «فاعل فردی و جمعی در «پشت هیچستان» سپهری»، مدرّس علوم انسانی، دوره ۴، شماره ۳، پاییز، صص ۶۳-۵۳.
- ۱۰- -----، (۱۳۸۴)، «بررسی بنیادین ادراک حسّی در تولید معنا»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره (۴۵-۴۶)، بهار و تابستان، صص ۱۴۶-۱۳۱.
- ۱۱- -----، (۱۳۸۶)، «رابطه نشانه‌شناسی با پدیدارشناسی با نمونه‌ای تحلیلی از گفتمان ادبی- هنری»، ادب‌پژوهی (فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی)، شماره سوّم، پاییز، صص ۸۱-۶۱.
- ۱۲- فریار، اکبر، (۱۳۷۳)، «مروری بر پدیدارشناسی و جامعه‌شناسی پدیداری»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۵ و ۶، دوره دوّم، پاییز و زمستان، صص ۲۰۱-۱۶۹.
- ۱۳- نوالی، محمود، (۱۳۷۱)، «پدیدارشناسی در فلسفه اسلامی»، کیهان اندیشه، شماره ۴۶، بهمن و اسفند.

ج) پایان‌نامه

- ۱۰- کوبک، سعیده، (۱۳۷۶)، پدیده‌شناسی تقویم در ادموند هوسرل، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه، به راهنمایی دکتر عبدالکریم رشیدیان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی تهران، بهمن‌ماه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

A Study of Sepehri's Poems Based on Phenomenology Theory

Ebrahim Kanani PhD. student
Abdollah Hasanzadeh Mir Ali, PhD.
Semnan University

Abstract

Phenomenology is one of the outstanding theories in contemporary literary criticism so literary criticism followers of reader-response theory have based all their theories on it. Husserl's theory, belongs to eminent phenomenologist Husserl, is mainly based on existing phenomenon in the world that are only meaningful from observers' point of view and man's mind is the origin of all conceptions. The only way of understanding symbols and their meanings is an evidenced-view. Base of Husserl's phenomenological aspect is new point of view over the phenomena in order to reach the essence of objects that in the case sense understanding with phenomena deserves special importance. This conception, will lead to flowing semantic and universe-based one. This approach, for analysis method is efficient. Phenomenological analysis of Persian literature works can open new horizons to the analysis of Persian poetry and brings a new reading of them.

Sepehri, as the poet and the owner of influencing style, explains his intuitive scenarios, and possesses a new and unusual look at the findings which deserves him to be considered as an intuitive poet. Sepehri's look at the universe is an "Emerging and Revelation" look. Sepehri retells his interpretation of naturally objective existence of events and gives them their semi logically impressive structure. This paper in a descriptive and analytical way and in interactive communication with phenomenological view and semio- semantics, offers a sample of his poems and evaluates and shows a new discourse in Sepehri's poems. In the light of the new look, the article presents a new interpretation of his poems.

Keywords: *Phenomenology, Sepehri's poems, Semio-semantics, Reader-response theory, Interpretation.*